



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از اینکه ثابت شد که معاطات إفاده ملکیت می کند بحثمان به اینجا رسید که آیا این إفاده ملکیت لازم است یا جائز است؟ عرض کردیم که شیخ انصاری (ره) در اینجا به سراغ یکی از قواعد مهم فقهی به نام إصالة اللزوم رفته و فرموده که أصل در معاملات و عقود این است که لازم باشند یعنی هیچ یک از طرفین بعد از انجام معامله حق به هم زدن آن را آن را ندارند إلا ماخرج بالدلیل .

عرض کردیم که شیخ هم در اینجا و هم در اول بحث خیارات به ۸ وجه ثابت کرده که أصل در عقود لزوم می باشد چه در شبهات حکمی و چه در شبهات موضوعیه .

اولین وجه استصحاب می باشد و ما گفتیم که با وجود أدله اجتهادی (قرآن و سنت) نوبت به أدله فقاهتی و أصل عملی (استصحاب) نمی رسد منتهی شیخ ابتدا استصحاب را ذکر کرده تا اینکه اگر کسی در أدله اجتهادی مناقشه کرد بتواند به آن تمسک کند .

خوب و اما استصحاب ملکیت که شیخ به آن تمسک کرده یعنی اینکه بعد از واقع شدن بیع و انتقال مثنی به مشتری و ثمن به بایع و محقق شدن ملکیت ما شک می کنیم که آیا این ملکیت حاصله از عقد لازم است و هیچ یک از متبایعین حق رجوع و به هم زدن آن را ندارند یا اینکه ملکیت حاصله جائز است؟ که در این صورت بقاء ملکیت مثنی در ملک مشتری و ثمن در ملک بایع را استصحاب می کنیم یعنی استصحاب بقاء ملکیت کل واحد من المتبایعین بر آنچه که بدست آورده .

خوب و اما دو اشکال بر این استصحاب ملکیت مذکور در کلام شیخ وارد شده که باید مورد بررسی قرار بگیرند ، اشکال اول آن است که ما در استصحاب دو رکن داریم ؛ یکی یقین و دیگری شک که باید متعلق یقین با متعلق شک وحدت داشته باشند تا

اینکه استصحاب جاری شود ، مثل اینکه دیروز یقین به عدالت زید داشته ولی امروز در بقاء آن عدالت شک کرده که خوب در اینجا متعلق هردوی یقین و شک عدالت می باشد و بین قضیه متیقنه و قضیه مشکوکه وحدت وجود دارد ولی در مانحن فیه اینطور نیست بلکه وحدت متعلق قضیه متیقنه و مشکوکه به هم خورده و ازین رفته زیرا ما یقین به ملکیت هرکدام از بایع و مشتری داشته ایم اما حالا شک داریم که آیا آن ملکیتی که ما به آن یقین داشتیم لازم بود تا اینکه برقرار باشد و با رجوع از بین نرفته باشد یا اینکه آن ملکیت جائز بود تا اینکه ازین رفته باشد؟ . مثال دیگر اینکه ما یقین داریم که کلی حیوان در دار محقق شده که این کلی دو فرد دارد ؛ طویل العمر (فیل) و قصیر العمر (پشه) و بعد از چند روز ما شک می کنیم که آیا آن حیوانی که در دار محقق شده بود طویل العمر بوده که خوب قطعاً الان وجود دارد و یا اینکه قصیر العمر بوده که خوب قطعاً الان از بین رفته است؟ پس ما یقین داریم که قصیر العمر از بین رفته است و شک داریم که آیا طویل العمر وجود پیدا کرده بود یا نه؟ خوب در اینجا أصل ، عدم حدوث آن حیوان طویل العمر می باشد و در مانحن فیه نیز همین طور است یعنی بعد از رجوع أحد المتبایعین اگر ملک جائز بوده که قطعاً از بین رفته و اگر ملک لازم بوده شک ما برمی گردد به اینکه آیا آن ملک حادث و محقق شده لازم بوده یا نه؟ که خوب أصل عدم حدوث ملکیت لازم می باشد یعنی از اول ما شک داریم که آیا این معاطات در حدوث ملک لازم موثر بوده یا در حدوث ملک جائز؟ و در واقع أصل حدوثش برای ما مشکوک است بنابراین بعد از رجوع أحد المتبایعین اگر ملکیت جائز بوده که خوب قطعاً از بین رفته زیرا ملکیت جائز متزلزل است و با رجوع از بین می رود ، و بعد شک ما برمی گردد به اینکه آیا آن حادث ، ملکیت لازم بوده یا نه؟ که خوب أصل عدم حدوث ملکیت لازم می باشد بنابراین در این استصحاب ملکیتی که شیخ در اینجا جاری کرده متعلق یقین و شک با هم وحدت ندارند بلکه دو چیز هستند زیرا متعلق یقین ملکیت بود ولی متعلق شک این است که آیا آن حادث ملک لازم و مستقر بوده یا اینکه ملک جائز و متزلزل بوده؟ که در این صورت أصل عدم حدوث ملک

کند که این رجوع اثر داشته باشد زیرا علقه معنایش این است که مالک بعد از فروختن نیز حق دارد که برگردد و پس بگیرد ، در واقع شما می خواستید بقاء ملکیت را استصحاب کنید که نتواند رجوع کند ولی ما استصحاب علقه مالک می کنیم تا اینکه بتواند رجوع کند ، و شک در اینکه آیا می تواند رجوع کند یا نه مسبب از این است که آیا علقه باقی است یا نه؟ که اگر علقه باقی باشد می تواند رجوع کند پس استصحاب بقاء علقه مالک حکومت دارد و سببیت دارد بر اصل عدم تأثیر رجوع و همانطور که عرض کردیم : « الإستصحاب الجاری فی السبب حاکم علی استصحاب الجاری فی المسبب » ، این اشکال دوم بود که به عرضتان رسید حالا جواب از این اشکالات و دفع آنها بماند برای جلسه بعد إن شاء الله ...

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین

لازم و اصل عدم تحقق لزوم ، مقدم بر آن استصحاب ملکیت مذکور در کلام شیخ می باشد .  
 خوب حالا برای روشن شدن مطلب کلام شیخ انصاری (ره) را می خوانیم ایشان در بیع مکاسب فرموده اند : « أو فقها بالقواعد هو الأول (أی اللزوم مطلقاً) بناءً علی أصالة اللزوم فی الملك ؛ للشک فی زواله بمجرد رجوع مالکة الأصلی . و دعوی : أن الثابت هو الملك المشترك بین المتزلزل و المستقر ، و المفروض انتفاء الفرد الأول بعد الرجوع ، و الفرد الثانی کان مشکوک الحدوث من أول الأمر ، فلا ینتفع الإستصحاب ، ... » ، این اشکال اولی بود که استصحاب بقاء ملکیت وارد شده که به عرضتان رسید .

خوب و اما اشکال دوم که ظاهراً شیخ آن را از صاحب جواهر گرفته (جواهر جلد ۲۲ ص ۲۲۰) آن است که هنگام رجوع أحد المتبایعین علاوه بر استصحاب بقاء ملکیت استصحاب دیگری نیز جاری می شود ، به این صورت که وقتی مالک مالش را می فروشد آیا علقه او به مالش به طور کلی قطع می شود که بعداً به هیچ نحوی حق رجوع و فسخ نداشته باشد یا اینکه علقه او قطع نمی شود؟ ظاهراً صاحب جواهر فرموده که این علقه قطع نمی شود لذا ما بقاء علقه مالک اولی بر مالش را استصحاب می کنیم و وقتی علقه او باقی باشد قطعاً رجوع بلا اثر می باشد زیرا با وجود علقه مذکور شک ما در اینکه آیا می تواند رجوع کند یا نه شک سبب و مسببی می شود که خوب می دانیم که در استصحاب اصل سببی بر اصل مسببی حاکم است ، مثلاً فرض کنید ما لباس نجسی را در آبی به نحو آب کر شستیم و بعد از شستن شک کردیم که آیا آن آب کر بوده یا نه؟ در اینجا یک استصحاب نجاست در لباس و یک استصحاب کریت در آب داریم که خوب مسلماً استصحاب کریت آب که سببی است حاکم بر استصحاب نجاست لباس که مسببی است می باشد زیرا اگر آب کر بوده باشد لباس قطعاً پاک شده و إلا فلا ، بنابراین همیشه اصل جاری در سبب حاکم بر اصل جاری در مسبب می باشد و در مانحن فیه نیز همین طور است یعنی استصحاب علقه مالک اولی بر مالش اقتضاء می